

است (مثلاً در: المصادر [ج ۲]، ص ۱۶؛ تاج‌المصادر، ج ۱، ص ۱۸)۲.

با اینکه در این‌گونه فرهنگها معمولاً ترجمه دقیق از واژه‌ها به دست داده می‌شود، در این واژه چنین نشده است؛ چرا که بر پایه نمونه‌های به دست آمده از متون، واژه «جسر» به پلهای موقتی اطلاق می‌شد. در این متون هنگام یادکرد از پلهای ثابت سنگی، واژه «قنطره» را به کار می‌بردند و حتی هنگام گفتگو از ویرانی این دو گونه پل، از فعلهای «بریدن» و «ویران کردن» به شکل جداگانه استفاده می‌کردند. برای نمونه در تاریخ الطبری (تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ق [ط ۲]، ج ۷، ص ۶۱۷) در شرح گفتگوی دهقان صاحب بغداد با خلیفه ابوجعفر منصور درباره برگزیدن جایگاه بنای بغداد آمده: «...و أنت بین انهار لا یصل إلیک عدوک الا علی جسر او قنطرة. فإذا قطعت الجسر و اخربت القناطر لم یصل إلیک عدوک.»

در متون فارسی نیز این اختلاف کاربرد میان واژگان «جسر» و «پل» وجود داشته؛ چنانکه نویسنده مجمل‌التواریخ والقصص (تصحیح محمدتقی بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸ش، ص ۴۰) می‌نویسد: «عمارت‌های ویرا قیاس [نیست] که عمر دراز در پادشاهی درین کار سپری شد و از جمله مدینه طیفسون بود از مداین. و بر دجله پولی ساخت و آنرا اسکندر رومی خراب کرد و اثر آن بمعبر غربی پیداست؛ و از آن پس جسر ساختند. و در تاریخ جریر گوید، استخوان از پهلوی عوج عنق پول ساخته بودند اند سال، پس از گفت و گوی شاهان عالم بر سرزنش عجم باطل کردند و جسر ساختند.»

مشابه این اختلاف تعبیر میان واژه‌های «پل» و «جسر» در عبارتی از تاریخ گزیده (حمدالله مستوفی، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش [ج ۲]، ص

۱. نیز نک:

Syriac-English Dictionary, Louis Costaz, Beyrouth, Dar El-Machregh, p.55.

که بدون تاریخ چاپ است و دو عنوان فرعی دیگر نیز بدین قرار دارد: قاموس سریانی - عربی؛ Dictionnaire Syriaque-Français

۲. به دلیل شناخته‌بودن چاپهای بیشتر این فرهنگها از یادکرد مشخصات کتابشناسی آنها خودداری شد.



بررسی واژه «جسر»

و

توصیف «جسر بغداد»

علی صفری آق‌قلعه

واژه «جسر» (به کسر جیم) دارای ریشه سامی بوده و در بیشتر زبانهای این شاخه به معنی «پل» و «پل بزرگ» به کار رفته است. تلفظ این واژه در زبانهای آرامی و سریانی به شکل gišrâ و در عبری به صورت gešer است (نک: فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی [ج ۲]، محمدجواد مشکور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷ش، ج ۱، ص ۱۴۳)۱.

تا جایی که جستجو کردیم، این واژه در زبانهای ایرانی پیش از اسلام - به خصوص زبان پهلوی و کتابت هزوارش آن - کاربردی نداشته و گویا در دوره اسلامی از زبان عربی به زبان فارسی راه یافته است.

واژه «جسر» در فرهنگهای کهن عربی به فارسی به «پل» (مثلاً در: المرفاة، ص ۱۳۲؛ قانون‌الادب، ج ۲، ص ۶۹۹؛ تاج‌الاسامی، ص ۹۶)؛ نیز به «پل خرد» (مثلاً در: پیشرو ادب یا مقدمه‌الادب، ج ۱، ص ۷۴؛ دستورالخوان، ج ۱، ص ۱۹۶) و گاهی به «پل بزرگ» (مثلاً در: تکملة‌الاصناف، ج ۱، ص ۹۶) ترجمه شده است. در برخی متون نیز هر دو واژه «قنطره» و «جسر» را به «پل» معنی کرده‌اند (مثلاً در: السامی فی الاسامی، ص ۴۸۶؛ الاسمی فی الاسماء، ج ۱، ص ۴۸۹؛ کتاب‌البلغه، ص ۲۸۹). و در فرهنگهایی که صرفاً به مصادر پرداخته‌اند، واژه «الجسر» (در حالت فعلی: به فتح جیم) به «پل بستن» معنی شده



۸۱) نیز دیده می‌شود: «از آثار او (جمشید) عمارت اصطخر است ... و شهر همدان و فول (=پل) سنگین بر دجله. چون اسکندر آن را بدید گفت: اثری عظیم است پادشاهان فرس را و آن را بشکافت. اردشیر بابکان خواست که عمارت کند دستش نداد، از زنجیر جسر بست.»

جسرهای شناور بر کشتیها

پیشتر گفتیم که واژه «جسر» به پلهای موقتی گفته می‌شد. در اینجا می‌افزاییم که بیشترین کاربرد این واژه هنگام یادکرد از نوعی پل شناور بر کشتیها دیده می‌شود. برای نمونه چند توصیف را در نوشته‌های فارسی — به ترتیب تقریبی تاریخ نگارش — می‌بینیم:

- در سفرنامه ناصر خسرو (تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، زوآر، ۱۳۶۹ش [چ ۳]، ص ۹۴) هنگام توصیف «شهر مصر» آمده: «... این دو شاخ از نیل هر یک را به قدر جیحون تقدیر کردم اما بس نرم و آهسته می‌رود. و میان شهر و جزیره جبری بسته است به سی‌وشش پاره کشتی. و بعضی از شهر، دیگر سوی آب نیل است...»
- در ترجمه کهن فارسی مسالک و ممالک (ابواسحق ابراهیم اصطخری، مترجم ناشناخته، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش [چ ۳]، ص ۱۹۵) ذیل توصیف رودهای سیستان آمده: «... و آنجا بگه بندی بسته‌اند و بر راه بست برین آب جبری ساخته‌اند چنان کی جسرهای عراق باشد از کشتی‌ها.»

- نیز در جغرافیای حافظ ابرو (شهاب‌الدین عبدالله خوافی، تصحیح صادق سجادی، تهران، میراث مکتوب و بنیان، ۱۳۷۵ش، ج ۱، صص ۱۶۲-۱۶۳) ذیل «نهر مسرقان» آمده: «... و این آبی بزرگ است و می‌گذرد بر عسکر مکرم ... و نزدیک عسکر مکرم بر آن جبری بسته بودند از بیست کشتی. و آب آن نهر هیچ ضایع نیست.»

- همچنین در شرفنامه (شرف‌خان بن شمس‌الدین بدلیسی، تصحیح ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، محروسه پطربورغ، ۱۸۶۰م، [افست انتشارات اساطیر]، ج ۲، ص ۱۷۰) ذیل وقایع سال ۹۳۲ ق از

اقدامات سلطان سلیم‌خان سخن رفته و در آنجا آمده: «... قلعه اوسک که در ساحل رودخانه طونه واقع شده او نیز مفتوح گشت و بر سر رودخانه دراوه جبری از کشتی‌ها و زنجیر بطریقی که عادت است ترتیب داده به جانب بدون عبور نمود و قلعه راچه و قلعه غراغوریجه و ... به حیث تسخیر درآورد.»

جالب توجه اینکه تصویر این گونه جسرها در برخی نگاره‌های کهن یافت می‌شود. برای نمونه در (شکل ۱) تصویر نگاره‌ای از نسخه کتاب اکبرنامه (دستنویس موزه ویکتوریا و آلبرت لندن، مورخ در حدود ۱۰۰۴ ق) را می‌بینیم که به خامه بساون (Basawan) نقاش چیره‌دست سده دهم و یازدهم هجری هند کشیده شده است.^۱



شکل ۱

این نگاره اکبرشاه را در حال سواری و رام کردن یک فیل وحشی نشان می‌دهد؛ کاری که وی بسیار آن را دوست داشت. در تاریخ اکبری (نوشته حاجی محمدعارف قندهاری، تصحیح حاجی سید معین‌الدین

۱. مأخذ تصویر: عصر نگارگری سبک مغول هند، جی. ام. راجرز، ترجمه جمیله هاشم‌زاده، تهران، نشر دولت‌مند، ۱۳۸۲ش، ص ۸۱. اندازه تصویر: ۲۱/۷ × ۳۴/۵.



ندوی و سید اظهر علی دهلوی، رامپور، سلسله مطبوعات کتابخانه رضا، ۱۳۸۲ق / ۱۹۶۲م، ص ۴۷) در این باره آمده: «و گاهی به جنگ فیل متوجه می‌شوند و فیلان مست را که هیچ کس نزدیک آن نمی‌تواند گشت بران سوار می‌شوند و او را عاجز می‌سازند و مطیع و منقاد می‌گردانند. و تصرفات که در گرفتن فیل اختراع کرده‌اند، در سوابق ایام نبوده و هیچ کس نشنیده.»

در زیر نگاره نیز یادداشتی بدین‌قرار دیده می‌شود: «سوار شدن حضرت بر فیل هوایی ... [ناخوانا] ... جنگ انداختن و برآمدن فیلان بر بالای پل و غریو از تماشاگران برخاستن.»

نکته جالب توجه دیگر اینکه این‌گونه جسرها امروزه نیز در شبه‌قاره کاربرد دارد و تصویر یکی از این نمونه‌ها را — که در (شکل ۲) می‌بینیم — دوست گرامی آقای علی نویدی ملاطی در دسترس ما نهادند.^۱



شکل ۲

جسر بغداد

آنچه پیش از این یاد شد، دربرگیرنده نوشته‌هایی از چند نویسنده در دوره‌های زمانی گوناگون است که نشان

می‌دهد واژه «جسر» معمولاً برای یادکرد از نوعی پل شناور بر کشتی به کار می‌رفته است. این نکته درباره «جسر بغداد» نیز صادق است و شواهد موجود نشان می‌دهد که جسر بغداد نیز چنین ساختاری داشته است.

یکی از کهن‌ترین توصیف‌ها به زبان فارسی درباره «جسر بغداد» عبارتی است که در حدودالعالم (چاپ با عنوان: تعلیقات بر حدودالعالم من المشرق الی المغرب، مؤلف ناشناخته، به کوشش مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲ش، صص ۴۰۵-۴۰۶) ضمن توصیف شهر بغداد نقل شده است: «بغداد: شهری عظیم است و قصبه عراق است ... و رود دجله اندر میان وی بگذرد و بر دجله پلی است از کشتی‌ها کرده. و از وی جامه‌های پنبه و ابریشم و آبگینه‌های مخروط و آلات‌های مدهون خیزد ...»

نیز در ترجمه کهن فارسی مسالک و ممالک (ص ۸۵، چاپ استاد افشار) ضمن توصیف شهر بغداد آمده: «و بر دجله جبری بسته‌اند از کشتی‌ها و از دروازه خراسان تا آنجا کی باب الیاسریه است...».

بایسته یادآوری اینکه در بسیاری از متون، صرفاً از «جسر بغداد» به‌صورت یک پل منفرد سخن رفته اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در بغداد بیش از یک جسر وجود داشته و بعدها برخی از آنها ویران شده است. مثلاً خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳ق) در تاریخ بغداد بخشی را به: «ذکر عدد جسور مدینه السلام التي كانت بها علی قدیم الأيام» [یادکرد شمار جسرهایی که در روزگاران پیشین به بغداد بود] اختصاص داده که می‌توان بدان رجوع کرد. در اینجا به‌عنوان شاهد، عبارت زیر را از صورة الارض (ابن حوقل، تصحیح کرامرز، لیدن، بریل، ۱۹۳۸، ج ۱، ص ۲۴۱) در تأیید این موضوع نقل می‌کنیم: «... و بین الجانبین فی وقتنا هذا جسر بقرب باب الطاق و کانا اثنین لعبر المجتازین و لما بان النقص علیهما عطل احدهما لیبان الاختلال...»

بریدن جسر بغداد

در آغاز نوشته حاضر به کاربرد فعل «بریدن» برای

۱. مأخذ تصویر:

Alexandre le Grand, Pierre Briant, Gallimard, Paris, 1987.

«جسر»ها اشاره کرده و عبارتی را از تاریخ الطبری (ج ۷، ص ۶۱۷) به شاهد آن آوردیم که اتفاقاً مربوط به شهر بغداد است: «... فإذا قطعت الجسر و اخرجت القناطر لم يصل إليك عدوك.»

سعدی نیز در یکی از غزلهایش (کیلای سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش، ص ۴۳۵) به بریده شدن جسر دجله بر دست «تتر» اشاره کرده است:

در دجله که مرغابی از اندیشه نرفتی

کشتی رود اکنون که تتر جسر بریده‌ست

نکته‌ای که در اینجا لازم به ذکر می‌نماید اینکه بریده شدن «جسر بغداد» پیش و پس از حمله مغول نیز اتفاق افتاده است؛ چنانکه در راحة الصّدور (محمدبن علی بن سلیمان الراوندی، تصحیح محمد اقبال، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، بی تا [افست چاپ لیدن]، ص ۲۶۸) ضمن تشریح وقایع پایان سال ۵۵۰ ق آمده: «... لشکر و حاشیه اندیشیدند که فردا زحمت باشد؛ هر قومی قصد کردند که هم در روز خالی بگذرند؛ اضطرابی درافتاد و جسر بگسیخت و ملاحان کشتی‌های لشکر سلطان بگذاشتند و بگریختند. هر که کشتی یافت می‌گذشت.»

این واقعه مربوط به هنگامی است که محمدبن محمود سلجوقی به محاصره بغداد پرداخت و خیردار شد که ملکشاه و اتابک ایلدگز بدان سوی رهسپار شده‌اند؛ لذا لشکریان محمدبن محمود از بیم جان روی به گریز نهادند و جسر را گسیختند.

درباره گسیخته شدن جسر بغداد پس از مغول نیز در ظفرنامه (شرف‌الدین علی یزدی، تصحیح سید سعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷ ش، ج ۱، ص ۷۳۰) هنگام یادکرد از تسخیر بغداد توسط سپاهیان تیمور به سال ۷۹۵ ق آمده: «... صبحگاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور به بغداد رسید. سلطان احمد جلایر از دجله گذشته بود و جسر بریده و کشتی‌ها شکسته و غرق کرده و در آن طرف آب سوار ایستاده ...».

کاربرد جنگی جسرها

بریده شدن جسرها در برخی نمونه‌هایی که پیش از این دیدیم، در اثر حادثه بوده است — مانند واقعه یاد شده

در راحة الصّدور — اما نمونه‌های بسیاری به دست داریم که نشان می‌دهد این‌گونه جسرها دارای کاربرد نظامی بوده و در شهرهایی که در کنار آنها رود و آبی وجود داشت، از این پلها استفاده می‌کردند تا در هنگام نزدیک شدن دشمن بتوانند آن را ببرند و از ورود دشمن به شهر جلوگیری کنند. نمونه اخیرالذکر از ظفرنامه یزدی از جمله شواهد این موضوع است.

برای نمونه‌ای کهن‌تر می‌توان از «وقعة الجسر» یاد کرد که مربوط به دوران خلافت عمر خطاب (درگذشته ۲۳ ق) و شکست خوردن لشکریان او از سپاه ساسانی است. توصیف صحنه هزیمت لشکریان عمر در تاریخنامه طبری (منسوب به بلعمی، تصحیح محمد روشن، تهران، سروش، ۱۳۸۰ [چ ۲]، ج ۳، ص ۴۳۵) بدین‌گونه یاد شده است: «... یکی از بنی ثقیف — نامش عبدالله بن مرثد — برفت و از پیش سپاه بشد و جسر پیرید تا سپاه بازگردد [و] هزیمت نشود؛ و کشتی‌ای از آن کشتی‌های جسر به آب فروهشت و به آنجا بیستاد و بانگ همی کرد: یا معشر المسلمین! بازگردید...»

نیز در تاریخ سیستان (تصحیح محمدتقی بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۴ ش، ص ۲۹۲) در شرح نزدیک شدن لشکر احمد بن اسمعیل سامانی به شهر «بُست» به قصد جنگ با محمدبن علی بن اللیث آمده: «چون خبر نزدیک محمدبن علی رسید، اندر وقت فرمان داد تا پل بُست بپریدند و آب بسیار بود و راه گریز برگرفت با سپاه که با او بود...»

این «پل بُست» همان جسر شناور بر کشتیها است که پیش از این عبارتی را از ترجمه فارسی مسالک و ممالک (ص ۱۹۵) در توصیف آن یاد کردیم.

بنا بر آنچه گفتیم، گویا اشاره سعدی — در بیت پیش‌گفته — به بریده شدن جسر بغداد بر دست مغولان نادرست باشد؛ چرا که معقول این است که بغدادیان برای جلوگیری از ورود مغولان جسر را ببرند نه برعکس. این نکته توسط متون تاریخی نیز تأیید می‌شود. برای نمونه در جامع التّواریخ ([بخش مغول]، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۰۱۳) در شرح تسخیر بغداد بر دست مغولان آمده: «... هولاًگوخان با ایشان عتاب فرمود؛ نوکران ایشان نیز برفتند و شب را تمامت، سر دیوار جانب شرقی مسلم



نگاره را بشناسند. ایشان تصویر را با عبارت «محاصره شهری دارای بارو» (Siege of a Walled City) توصیف کرده و احتمال داده‌اند که شاید نگاره متعلق به یکی از دستنویسهای جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله بوده باشد. این احتمال درست می‌نماید و دست‌کم می‌توان گفت که ساختارهای نگاره مذکور با نسخه‌های مصور کتابخانه ربع رشیدی بسیار نزدیک است. پندار ما این است که نگاره مذکور، مربوط به صحنه گریختن محمدبن هارون الرشید (امین) از مدینه‌السلام بغداد باشد که در کتابهای تاریخی از آن یاد شده است. برای نمونه در زین‌الاکبار (عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش [چاپ حرفی از چاپ بنیاد فرهنگ]، ص ۱۶۸) آمده: «... و امین اندر شب بیرون آمد بر جانب دجله و اندر زورق نشست. و طاهر خبر یافت؛ همه ساحل دجله بگرفت و بفرمود تا سنگ بر آن زورق‌ها همی زدند و همی شکستند تا آن زورق امین و هرثمه شکسته شد و کشتی‌بان هرثمه را بگرفت و امین به آب فروشد. و امین آشنا نیکو دانست، به آشنا بر کرانه آمد...».

تصویر دیگر مربوط به صفحه ۶۰ رو از جنگی متعلق به کتابخانه بریتانیا (به نشانی Add. 16561، نوشته شده در شماخی به سال ۸۷۲ ق) است که آن را در (شکل ۴) می‌بینیم.^۲

در صدر این صفحه دو بیت از غزل ناصر بخارائی (با اندکی اختلاف در: دیوان اشعار ناصر بخارائی، به کوشش مهدی درخشان، [بی‌جا]، بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۳ش، ص ۲۸۱) بدین گونه درج شده است:
دجله را امسال رفتار عجب مستانه بود
پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود
چرخ می‌زد آب و برمی‌گشت بر گرد حصار
گوئیا بغداد شمع و دجله چون پروانه بود
این غزل هنگام طغیان دجله به سال ۷۷۶ ق در بغداد

۱. مأخذ تصویر:

Peerless Images Persian Painting and Its Sources, Eleanor Sims & Boris I. Marshak & Ernst J. Grobe, Yale University Press, New Haven & London, 2002, p. 43.

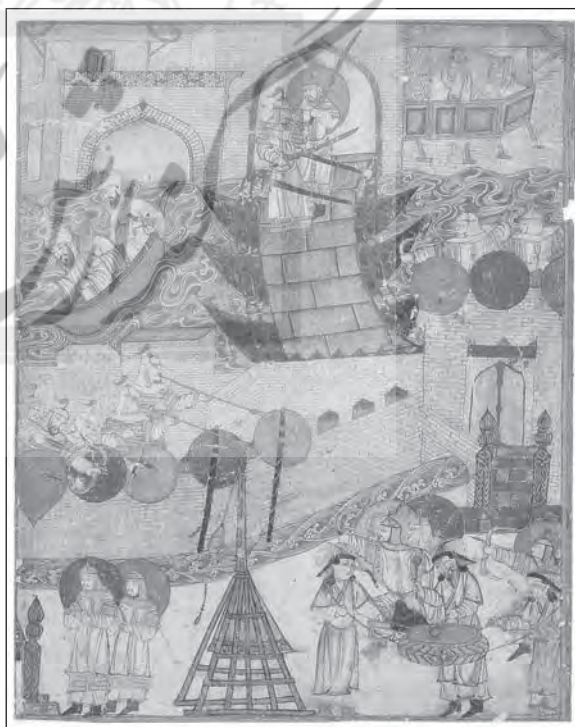
۲. همان، ص ۱۷۹.

گردانیده بودند و به وقت **جسر بستن**، پادشاه فرموده بود تا از بالا و زیر [بغداد] جسر بسته بودند و کشتی‌ها معد داشته و مجانیق نصب کرده...»

جسر بغداد در نگاره‌ها و تصاویر

پیش از این نگاره‌ای را از نسخه مصور اکبرنامه دیدیم که یکی از جسرهای هند را به نمایش گذاشته است؛ اما در میان نگاره‌های کهن، تصویرهایی نیز از «جسر بغداد» با کشتیهایی که بر آنها شناور بود دیده می‌شود. یکی از این نگاره‌ها مربوط به دستنویس جامع التواریخ رشیدی (نسخه ۱۱۱۳ تکمله فارسی کتابخانه ملی پاریس) است که آن را پیش از این در مقاله «مدینه‌السلام بغداد» (در: گزارش میراث، ش ۲۷ و ۲۸ [آذر و دی ۱۳۸۷ ش]، ص ۱۲) به چاپ رسانیدیم.

نگاره دیگر که جسر بغداد را به ما می‌نماید، یک لت از یک نقاشی دوبرگی متعلق به کتابخانه دولتی برلین (Diez A Fol.70, S. 4) است که تصویر آن را در (شکل ۳) می‌بینیم.^۱



شکل ۳

نویسندگان کتاب «تصاویر بی‌همتای نگارگری ایرانی و سرچشمه‌های آن» نتوانسته‌اند موضوع مرتبط با این

سروده شده است (نک: مجمل فصیحی، فصیح خوافی، تصحیح سیدمحسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶ش، ج ۳، ص ۹۷۱). طبق نوشته برخی نویسندگان پیشین (مثلاً دولتشاه در تذکرة الشعراء، ص ۲۰۳ چاپ کلاله خاور و فخرالدین علی صفی در لطائف الطوائف، ص ۲۷۱ چاپ اقبال) مصرع اول این غزل را سلمان ساوجی به قصد اقتراح گفته و ناصر آن را بر بدیهه چنین هنرمندانه سروده است.



شکل ۴

نکته جالب توجه اینکه تصویری از جسر بغداد به دست است که نشان می‌دهد این پل تا پیش از سال ۱۹۰۸م کاربرد داشته است. اصل تصویر که آن را در (شکل ۵) می‌بینیم در آرشیو «ارسیکا» نگهداری می‌شود.^۱

جسر بغداد و زنجیر جسر

آنچه در شعر پیش‌گفته از ناصر بخارایی جلب توجه می‌کند اشاره وی به «پای در زنجیر بودن دجله» است. بر اساس توصیف مندرج در شعر می‌توان این برداشت را کرد که زنجیرهای مذکور در دجله نصب شده بود تا از رفت و آمد کشتیها جلوگیری کند. بر این اساس شاید ساختار آن شبیه به زنجیرهای شهر «در بند» بوده است که توصیف آن را در برخی از متون می‌بینیم. برای نمونه در حدودالعالم (ص ۴۳۳) آمده: «در بند خزران: شهری است بر کران دریا. میان این شهر و [چ: + بر]؛ که در نسخه نیست] دریا زنجیری کشیده عظیم چنانک هیچ کشتی اندر نتواند آمدن مگر به دستوری. و این زنجیر اندر دیوارها بسته است محکم کی از سنگ و ارزیز کرده‌اند.»

اگر چنین ساختاری را بپذیریم، می‌توان گفت که اشاره سعدی در شعر پیش‌گفته مربوط به همین زنجیرها بوده و نه زنجیرهای جسر بغداد. با این حال گمان می‌رود که زنجیرهای مذکور مربوط به «جسر بغداد» بوده است و نه «رود دجله»؛ به خصوص که در برخی متون به این زنجیرهای «جسر بغداد» اشاره شده است. برای نمونه در مجمل التواریخ و القمصص (ص ۳۹۴ چاپ بهار؛ نیز با اختلافی در: مجمل التواریخ و القمصص [نسخه برگردان دستنویس مورخ ۷۵۲ق]، به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران، طلایه، ۱۳۷۹ ش، گ ۱۴۱) در ذیل توصیف نیکیه‌های عضالدوله بویه‌ی آمده: «... و از جمله خیرات که ایزد تعالی او را توفیق داد، بیمارستان بغداد است و اوقاف و ترتیب آن و گویند به کسب دست‌رنج خویش آن‌همه مال و نعمت جمع شد که در آن صرف شد؛ و زنجیرهای جسر از بهر گدا [ر] حاج و معبرها و مشهد کوفه بر آن سان که هنوز برجایست.»

نیز در عبارتی از تاریخ‌گزیده (ص ۸۱) که پیش از این درباره پل دجله یاد کردیم، به این زنجیرها اشاره شده است.

درباره کاربرد زنجیر در جسرهایی جز از جسر بغداد،

۱. مأخذ تصویر: بغداد من خلال وثائق الأرشيف العثماني، اعداد فاضل بیات، استانبول، مرکز الابحاث للتاریخ و الفنون و الثقافة الاسلامیة باستانبول [ارسیکا]، ۲۰۰۸م، ص ۱۳۰.



چنین ساختاری داشته است. در تصویرهایی هم که از شهر بغداد به دست است (مانند شکل ۳ از همین مقاله و همچنین تصویری که در صفحه ۱۲ از شماره ۲۷ و ۲۸ گزارش میراث آوردیم) چنین زنجیرهایی را در دو سوی جسر بغداد می‌بینیم.

در پایان بایسته است یادآور شویم که کهن‌ترین گزارش درباره کاربرد پلهای شناور بر کشتیها در تاریخ هروقت دیده می‌شود. وی در تاریخ خود اشاره کرده که خشیارشا برای جابجایی نفرات و ادوات جنگی ارتش خود از روی رودها این پلها را به کار می‌برد. هروقت توصیفی از ساختمان این پلها به دست داده است که به دلیل تنگی مجال از یادکرد آن چشم‌پوشی می‌کنیم.



شکل ۵

(نک: امپراتوری هخامنشی، پی‌یر بریان، ترجمه ناهید فروغان، تهران، فرزانه روز، صص ۵۶۸ - ۵۷۱). نمونه‌هایی که یاد شد، مفهوم واژه «جسر» را در متون فارسی و عربی نشان داده، ساختار آن را توصیف نموده و تفاوت آن را با «پل» و «قنطره» بیان می‌کند. همچنین این نکته را روشن می‌سازد که کاربرد این‌گونه پلها از روزگار هخامنشیان تا روزگار ما در گستره‌ای پهناور - از بغداد و اهواز تا سیستان و هندوستان و ماوراءالنهر - رواج داشته است.

عبارتی را در آغاز این نوشته از شرفنامه بدلیسی (ج ۲، ص ۱۷۰) یاد کردیم که در آن به «جسری از کشتی‌ها و زنجیر بطریقی» اشاره شده است. علاوه بر آن، توصیف بسیار دقیقی از ساختار این‌گونه زنجیرها و کاربرد آنها در ساختمان جسرها را خواجه غیاث‌الدین نقاش - نگارگر کارگاه کتاب‌آرایی بایسنغر تیموری - نوشته است. این نوشته مربوط به روزنامه‌ای است که وی در گزارش سفرش به ناحیه ختای - میان سالهای ۸۲۲ تا ۸۲۵ ق - نوشته است و ما آن را از زبدة‌التواریخ (حافظ ابرو، تصحیح سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش، ج ۴، صص ۸۳۳-۸۳۴) نقل می‌کنیم: «... در چهارم شوال

به آب قراموران رسیدند و آن آبی بزرگ بود قریب به جیحون. بر وی پلی بسته بودند به کشتی در غایت خوبی و محکمی. زنجیری به عظمت از آهن - که به ستبری ران آدمی بود - از آن طرف و این طرف تا ده گز بر خشکی گذشته و بر هر طرف دو میل آهن - هر یک به ستبری میان مردی - در زمین محکم و آن زنجیرها بر آن استوار کرده و به قلاب‌های بزرگ، کشتی را بر این زنجیرها محکم کرده. و بیست و سه کشتی بود که بالای کشتی‌ها تخته‌های بزرگ انداخته بودند...».

بر این مبنا می‌توان احتمال داد که جسر بغداد نیز

«مسخرگی»

نگاهی اجمالی به یک پیشه کهن

علی نویدی ملاطی

مقدمه

اگر با زبانشناسان در این نظریه که «زبان، موجودی زنده است» همداستان باشیم، پذیرش تغییر و تحولات معنایی واژگان در مسیر تاریخ ملموس تر خواهد بود. پدیده تطوّر زبان در گذر زمان دستمایه بسیاری پژوهشهای امروزی شده و کرسیهای علمی‌ای نیز برای پیگیری چند و چون این دگرگونیها در سرتاسر جهان تأسیس گردیده است که خود از اهمیت بسیار این مقوله خبر می‌دهد. رشته‌هایی از قبیل زبانشناسی تاریخی، دستور تاریخی و ریشه‌شناسی از آن دسته رشته‌هایی‌اند که با توجه به نیاز مبرم به تجزیه و تحلیل تحولات زبانی ایجاد شده‌اند.

پیداست که این تغییرات زبانی فراتر از حوزه واژگانی‌اند. در این خصوص ضرب‌المثلها شاهد بسیار خوبی به شمار می‌آیند. این جملات موجز که نتیجه‌گزینش هنرمندان ذهن کاربران زبان‌اند، معمولاً بر مبنای حادثه یا رخدادی در بستر تاریخ آفریده و به کار گرفته می‌شوند. نگاهی به برخی از کهنترین ضرب‌المثلهای به کار رفته در متون فارسی، بیانگر این حقیقت است که در بیشتر مواقع تنها از طریق کاربرد خاص شاعران و نویسندگان و موقعیت کاربردی ضرب‌المثلها می‌توان به معنای آنها پی برد. نگاهی اجمالی به مجموعه متنوع ضرب‌المثلهای به کار رفته در کتاب تاریخ‌الوزراء ابوالرجای قمی (چاپ مرحوم دانش‌پژوه) مؤید این ادعاست.

غرض از طرح این بحث، تأکید بر تغییرات زبانی بود که موجب به فراموشی سپرده شدن برخی کاربردهای اولیه واژگان و ضرب‌المثلها می‌شود. در سال ۱۳۸۶ کتابی ارزشمند از استاد شفیع کدکنی با عنوان فلندریه در تاریخ به چاپ رسید که در یک بخش از آن، مؤلف با دقت و وسواس تحسین برانگیز، ضمن پی گرفتن رد پای تحول معنایی واژه «قلندر»، به تغییر معنایی این واژه از استعمال کهن (در معنی اسم مکان) به معنای دیگرگون شده (صفت برای شخص) اشاره کرده بود. این تتبع علاوه بر آشکار کردن یک تفاوت معنایی در کاربرد واژه،

این فایده مهم را نیز به همراه داشت که مؤلف تصریح کند در متونی که کلمه «قلندر» با معنای اسم مکان به کار برده شده باشد، قطعاً از دوره تاریخی خاصی فراتر نبوده و حداقل تا قرن هفتم و زمان سعدی کاربرد داشته است. حداقل فایده این واکاوی تحقیقی برای مصححان و فهرست‌نویسان این است که در صورت وجود این کلمه در متون ناشناخته، تخمین دوره زمانی نگارش اثر برای مصححین و فهرست‌نویسان بسیار آسان تر خواهد بود.

با عنایت به این گونه تحقیقات راهگشا بود که کاربرد و تفاوت معنایی واژه «مسخره» در برخی متون کهن با کاربرد امروزی آن برای نگارنده جالب توجه نمود. با ردیابی اجمالی در برخی از متون، معلوم شد که این واژه در متون به صورت صفت شغلی و پیشه به کار می‌رفته، نه به صورت صفت یا صفت جانشین اسم که امروزه در کاربرد زبانی فارسی‌زبانان به صورتهای گوناگون وجود دارد و در واقع یادگاری از کاربرد کهن آن محسوب می‌شود. یکی از کهن‌ترین و در عین حال گویاترین شاهد نثر برای این معنی، تصریح خواجه رشید همدانی در جامع‌التواریخ به کسب درآمد از راه شغل مسخرگی است (نک: جامع‌التواریخ (بخش مغول)، خواجه رشید فضل‌الله همدانی، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، نشر نو، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۷۰۱).

ظاهراً کهن‌ترین تصریح به معنای شغلی این کلمه در شعر و اینکه مسخرگی نوعی شغل بود، در شعر انوری است که به‌رغم تمامی مدایح شرم‌آوری که برای خواسته‌های بسیار ناچیز (مثل جو اسب) ساخته و پرداخته است، به حقیقت وارونگی زمانه و انتخاب «شغل مسخرگی» برای رسیدن به تمامی آمال و آرزوها اشاره می‌کند و آن را همانند «مطربی» از پست‌ترین شغلها می‌شمارد. (دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی، ج ۲، ص ۷۵۱):

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز

تا داد خود از مهتر و کهنتر بستانی

تا جایی که نگارنده جستجو کرده دیرینه‌ترین کاربرد این کلمه به معنای شغلی در نثر فارسی، اشارات موجود در ترجمه تفسیر طبری است. در تفسیر آیه ۵۶ سوره



خود رسیده‌ای؟" گفتا: «بلی، دو بار دیده‌ام: یک بار در کشتی نشسته بودم و کس اندر آنجا مرا نشناخت و جامه خَلَق داشتم و موی دراز گشته و بر حالی بودم که اهل آن کشتی بر من فسوس و خندستانی می‌کردند. و اندر کشتی با آن قوم مسخره‌ای بود که هر زمان بیامدی و موی من بکشیدی و بکندی و با من به وجه تسخر استخفاف کردی. و من خود را به مراد خود می‌یافتی و بدان ذل نفس خود شاد همی‌بودمی. تا روزی آن شادی به غایت برسد و آن چنان بود که روزی آن مسخره برخاست و بر من بول انداخت.» (کشف‌المحجوب، علی بن عثمان هجویری، تصحیح محمود عابدی، تهران، سروش، ۱۳۸۳ش، ص ۹۳).

از اشاره کتاب مجمل‌التواریخ و القصص چنین بر می‌آید که شاهان خود را مجاز می‌دانستند برای شادی و تفریح خاطر، انواع اذیت و آزارها را بر مسخرگان نگون‌بخت روا دارند. این آزارها به قدری شدید بود که مسخره دربار متوکل بعد از مرگ متوکل، با لحنی طنزآمیز قتل او را «هزاران زندگی» برای خود تلقی کرده است (نک: تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش، ص ۳۲۵). در مجمل‌التواریخ ضمن اشاره به دستور متوکل به اهل ذمه جهت غیاب بر بستن و دسیسه جهت قتل متوکل، به حال و روز مسخره‌ای که انواع آزارها را به سبب «مزاح‌پیشگی» متوکل تحمل می‌کرد، اشاره شده است: «... بعد از آن ترکان بر متوکل بیاشتفتند و قصد کردند بکشتن او، متوکل مزاح‌پیشه [بود] و مسخره بود که او را متوکل پیوسته عذاب داشتی و مار بی‌آوردندی تا او را بزدی، و تریاک دادی تا بخوردی، و شیر را بی‌آوردندی تا او را عذاب دادی، و متوکل از آن خندیدی، و او فریاد داشتی، پس آن شب بسامره غلامان شمشیر کشیده، از راه آب درآمدند از پس تخت متوکل، و آن مرد مسخره چون فروغ شمشیر دید پنداشت که مگر بر عادت او را عذاب می‌دهند، گفتا این همه نه بس که به تیغ نیز مرا برنجانید، و متوکل همی خندید، پنداشت که مزاح همی کند، تا غلامان اندر آمدند و شمشیر اندر بستند و فتح بن خاقان وزیر آنجا بود، خود را بر وی افکند و هر دو کشته شدند، شب چهارشنبه رابع شوال سال دویست و چهل و

آل عمران در توضیح اینکه هر کدام از مسخشدگان از چه گروه‌هایی بوده‌اند، به صفات شغلی‌ای چون تاجر، باژوان، صراف، قصاب و نانبا اشاره گردیده و «مسخرگی» هم‌ردیف این مشاغل آورده شده است که تصریحی است بر پیشه بودن مسخرگی: «اما کورموش مردی بود نانمایی کردی و در آن خیانت کردی ... اما گنجشک مردی بود که مسخرگی کردی» (ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، توس، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۶۲۸).

مطالب به دست آمده از متون نظم و نثر در خصوص «مسخرگان» برای اطلاع از چند و چون پایگاه اجتماعی و وضعیت زندگی این طبقه اجتماعی چندان کافی نیست و برای اظهار نظر قطعی در این خصوص، باید جستجوی کامل در متون صورت گیرد، اما عجلتاً اطلاعات به دست آمده در بخش‌های ذیل ارائه می‌شود:

مسخرگان و ارتباط با دربار

شواهد به دست آمده نشان‌دهنده این نکته است که این گروه بیشتر ملازم شاهان بوده و بیشتر در دربارها به سر می‌برده‌اند، چنانکه حضور مسخرگانی در دربار فرعون، متوکل (۲۳۲ق) و جام فیروز (۸۹۷ق) گزارش شده است. (نک: مجمل‌التواریخ و القصص، مؤلف نامعلوم، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، کلاله خاور، [بی‌تا]، ص ۳۶۱).

در تاریخ سند آمده است: «و چون در عنفوان شباب جام فیروز بر تخت بنشست، بساط عیش و نشاط مبسوط گردانیده اکثر اوقات بدرون حرم می‌بود، و احیاناً که بیرون می‌آمد [ند]، لولیان و مسخرها در مجلس او می‌بودند، و هزل و ندیمی می‌کردند.» (تاریخ سند، سید محمد معصوم بکری، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲ش، ص ۷۶).

افزون بر این، روایت هجویری در کشف‌المحجوب نشان می‌دهد که گاهی اوقات اینان در بیرون از دربار نیز حضور داشته‌اند. البته در روایت زیر به نظر می‌رسد که کارهای مسخره مورد نظر به سبب پریشانی قوه دماغی باشد. با وجود این اصلاً بعید نیست که این گروه در مواردی به ناچار جهت گذران زندگی، و احتمالاً در قبال مبلغی به انجام حرکات خنده‌دار پرداخته باشند:

«و از خواجه ابراهیم ادهم — رحمة الله علیه — روایت آرند که یکی وی را پرسید که "هرگز خود را به مراد

هشت» (مجمَل التواریخ و القصص، ص ۳۶۱).

نام و نشان مسخرگان و پایگاه اجتماعی آنها

در برخی متون برای مسخرگان اسمهایی نیز ذکر شده است که کشف هویت واقعی یا غیرواقعی آنها نیاز به بررسی بیشتر دارد. به نظر می‌رسد اسمهایی که برای مسخرگان دربار فراعنه ذکر شده، بیشتر صورتی خیالی داشته باشد تا عنوانی حقیقی. در ترجمه تفسیر طبری به نام «شمردل» به عنوان نام یکی از این مسخرگان اشاره شده است: «فرعون را مسخره‌ای بود نام وی شمردل، و پیش فرعون مسخرگی همی کرد» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۲۹۳).

در تاریخ گزیده (ص ۳۲۵) نیز از شخصی به نام «عثث» به عنوان نام مسخره متوکل نام برده شده است: «گویند در صفت شمشیری پیش متوکل مبالغه کردند. بحرین فرستاد و آن را ببهای گران بخريد و بعلام خود باغر ترک داد و گفت نه این بچیزی ارزد و نه تو. اول زخم باغر با آن شمشیر برو زد. فتح بن خاقان خود را بر او انداخت و گفت لا اريد الحیوة بعدک یا امیر المؤمنین. عثث مسخره در آن مجلس بود. در میان حصیر بگریخت و گفت اريد الف حیات بعدک یا امیر المؤمنین.»

چنان که پیشتر گفته شد و از اشارات موجود در اشعار و نیز متون نثر فارسی برمی‌آید، مسخرگی از پست‌ترین مشاغل بوده است. تقریباً در بیشتر اشعاری که در آنها از این گروه یاد شده، تأکید اصلی بر دون‌پایگی اینان استوار است که زمینه نقد بسیاری از شاعران را نیز فراهم آورده است. از جمله این شاعران ناصر خسرو قبادیانی است. در اعتراضات وی، مسخرگی همپایه مطربی و بسیاری موارد دون دیگر انگاشته شده و با این یکسان‌انگاری، زمینه مناسبی برای انتقادات صریح وی فراهم آمده است:

بشناس امام و مسخره را آنکه

قسّیس را نکوه و چلیپا را

(دیوان ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۵۷ش، ص ۱۶۸).

لاجرم خلق همه همچو امامان شده‌اند

یکسره مسخره و مطرب و طراز و طناز

(همان، ص ۱۱۳)

چون نشنوی همی و نبینی همی بدل

گوشت به مطرب است و دو چشمت به مسخره

(همان، ص ۲۶۸)

با مسجد و با مؤذن چون سرکه و ترفی

با مسخره و مطرب چون شیر و برنجی

(همان، ص ۳۳۸)

کنار هم ذکر کردنِ عناوین «مسخره» و «مطرب» و «شاعر» شاید دلیلی باشد بر اینکه مسخرگان نمایشهایشان را با ساز و آواز، در حالی که احتمالاً قطعه موزونی نیز خوانده می‌شد، به اجرا درمی‌آوردند:

به شاعری و به بربطزنی و مسخرگی

ملوک بادیه را شاد کردند، نی پژمان

(دیوان سوزنی، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۸ش، ص ۷۶).

شاهد شاعر اگر مسخره باشد شاید

زانکه از شاعر و از مسخره بزم آراید

(همان، ص ۴۲۲)

ارزشمندترین اطلاع در خصوص پایگاه اجتماعی مسخرگان از کتاب جامع التواریخ به دست می‌آید. در این کتاب، به وضع و حال مسخره‌ای مفلس و مختل الحال (گویا برخی از مسخرگان از نظر قوه دماغی در سطح پایینی قرار داشتند) اشاره می‌شود که با کمک مالی دوستان، به سوی اوکتای قآن حرکت می‌کند و بعد از سه سال به چندان تمول و مکتبی دست می‌یابد که دوستانش او را باز نمی‌شناسند: «در ولایت روم شخصی مختل الحال بود که او نان از مسخرگی خوردی، و آوازه بدل و احسان قآن در آن زمان به همه اطراف شایع بود. آن شخص را هوس رفتن بدان حضرت خاست و او را نه زاد دست می‌داد و نه راحله. حریفان توزیعی کردند و او را خری خریدند تا روان شد و بعد از سه سال باز آمد. در بازار یکی از دوستان را دید...»

در ادامه ماجرا، به نکات جالب توجهی اشاره می‌شود که در متون دیگر دیده نشده است. مسخره مورد نظر ضمن تشریح ماجرای توانگری خود بعد از حضور در دربار قآن، به گفت‌وگوی قآن با ارکان دولت اشاره می‌کند. از این گفت‌وگو این نکته مهم به دست می‌آید که احتمالاً مسخرگان در سفرها با شاهان همراه می‌شدند و در معیت آنان به دیدار بزرگان (احتمالاً علما و صوفیان)



مسخرگی و ظرافت که در طبیعت ایشان بود کرده بودند، شکایت کرده و گفته کسانی که در باب ظرافت و هزل و مسخرگی ماهرند، پندارند که ایشان را هنر است و از آن چنان مردان به روز مردی هیچ کار بر نمی آید و به غیر از زنان چیزی دیگر نیستند و به مغولی قلجاً مردم هزال را گویند.» (جامع التواریخ (بخش مغول)، ج ۱، ص ۵۲۵).

به نظر می‌رسد مسخرگان برای جلب رضایت بیشتر شاهان و حاضران در مجلس، زیور و زینتهایی بر خود می‌بستند یا احتمالاً صورتشان را به شکل خاصی، به تعبیر امروزی «گریم» می‌کردند و لباسهای خاصی می‌پوشیدند تا نمایش جالب‌تری به اجرا درآورده، پادشاه بیشتری نیز حاصل کنند. بیت زیر از سوزنی احتمالاً اشاره‌ای به این رسم دیرینه است:

آفرانه زده بر سبلت و ریش از گز و گوز

پسر زین پی مسخرگی را شب و روز

(دیوان سوزنی، ص ۴۲۵)

نکته جالبی که از تاریخنامه طبری به دست می‌آید، این است که زمان اجرای نمایشها در حضور شاه بیشتر شب‌هنگام بوده است:

«هم در آن شب محمد دیگر باره کس فرستاد سوی حسین که بیای که من با تو حدیث دارم به شب اندر. حسین گفت: من نه مطربم و مسخره که با من به شب حدیث داری، و حدیث تو با من از حرب و لشکر بود، و مرا تا سپاه گرد نیاید سوی تو نیایم.» (تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، تصحیح محمد روشن، تهران، سروش، ج ۴، ۱۲۱۹).

ارتباط مسخرگان با دلککان و لولیان از جمله موارد قابل پیگیری در متون است که می‌تواند در این خصوص نیز جستجویی صورت گیرد.

می‌شتافتند. در ادامه قآن به «تیمن به انفاس» این افراد توصیه کرده است که این امر بدون اینکه مسخرگان در معیت شاهان به زیارت «بزرگان» نائل شده باشند منطقی به نظر نمی‌رسد: «بعد از سه روز سؤال کرد و گفت: من آن مسخره‌ام که به یک درازگوش سفر کردم. دوست استکشاف حال نمود. تقریر کرد که به همان درازگوش در یوزه‌کنان به حضرت قآن رفته و قدری میوه خشک با خود برداشتم، بر سر پشته بر ممر او بنشستم. از دور نظر مبارک او بر من افتاد. به تفحص احوال من کس فرستاد. تقریر کردم که از روم [به آوازه] عطا و نوال قآن آمده‌ام. با صد هزار بی نوایی پای در راه نهادم تا نظر سعادت‌بخش او بر من افتد و طالع مسعود گردد. و طبق میوه را با عرض سخن پیش داشتند. از آن میوه‌ها چندی در قبتورقه (= آنبان) ریخت و در باطن ارکان دولت انکاری مشاهده کرد. با ایشان گفت: او از راه دور می‌رسد تا اینجا به بسیار مزار متبرک و موضع مبارک رسیده باشد. خدمت بسی بزرگان دریافته. تیمن به انفاس چنین کس غنیمت باشد. و میوه‌ها جهت آن برداشتم تا به فرزندان برسانم. شما نیز قسمت کنید و اسب براند.»

(جامع التواریخ (بخش مغول)، ج ۱، ص ۷۰۱).

در جایی دیگر از این کتاب تصریح شده است که شاهان مسخرگان را تنها و تنها جهت تفریح و تفریح می‌خواستند و به هیچ وجه از اینان توقع جنگ و مردانگی نمودن نداشته‌اند. به نظر می‌رسد اینکه برخی مسخرگان کار خود را از مقوله «هنر» می‌دانستند و احتمالاً به مرور زمان متوقع نیز می‌شدند، از رهگذر توجهات ملوکانه‌ای از نوع اکرام قآن به مسخره رومی بوده باشد: «و از امرای [او] او کر قلجقا و موقور قلجقا که از قوم بآرین بودند، به جهت تقصیری که به واسطه

خواننده گرامی: گزارش میراث میدانی است برای گفت‌وگوهای فرهنگی در حوزه تحقیقات متن‌پژوهی و نسخه‌شناسی، نقد و بررسی متون و منابع معتبر و نیز عرصه‌ای است برای ارائه نظرات و انتقادات و از یافته‌ها و دستاوردهای پژوهشی محققان و مصححان و پژوهشگران علاقه‌مند استقبال می‌کند.